

المحطة الثانية:

ایستگاه دوم:

في العقيدة وما يلحق بها

در باب عقاید و آنچه به آن ملحق می‌شود

تقسيم الصفات الإلهية:

تقسیم صفات الهی

المطالع لكتب العقائد لدى المسلمين يرى أنهم يقسمون الصفات الإلهية إلى تقسيمات عدة، منها صفات الذات وصفات الفعل، ونحو ذلك.

كسانی كه كتب عقاید مسلمانان را مطالعه می‌کنند، درمی‌یابند كه مسلمین صفات الهی را به صورت‌های مختلفی دسته‌بندی می‌کنند؛ از جمله صفات ذاتی، صفات فعلی و نظایر آن.

عن هذا الموضوع سألته يوماً، فأجاب **(عليه السلام):**

روزی در این خصوص از ایشان **(عليه السلام)** سؤال کردم. پاسخ دادند:

[عموماً، التقسيم يعتمد على جهة نظر وفهم الذي يقوم بالتقسيم، فحتى لو كان التقسيم صحيحاً لا يعني أن هذا

التقسيم له فائدة، ربما يكون التقسيم بعض الأحيان أقرب للغو.

«معمولاً تقسيم‌بندی‌ها منوط به دیدگاه و درک کسی است که این تقسیم‌بندی‌ها را صورت می‌دهد. حتی اگر این بخش‌بندی‌ها درست باشد، به آن معنا نیست که فایده‌ای داشته باشد؛ چه بسا گاهی اوقات بخش کردن‌ها به لغو (باطل) نزدیک‌تر باشد.

كما أنّ هناك أموراً في كتبهم مردودة، ولكنك تعلم أنّي لا أحبُّ التعرّض لهم بالأسماء إلا عند الضرورة.

همچنین در کتب آنها موارد غیرقابل قبولی وجود دارد، لیکن شما می‌دانی که من دوست ندارم متعرض اسامی آنها شوم، جز در مواقع ضرورت!

فمثلاً: مسألة الصفات السلبية بمعنى نفي النقص عن ساحتها، لا إشكال فيها، وهي مروية كما في دعاء الجوشن الكبير وفي القرآن. والصفات الكمالية بمعنى وصفه بالكمال المطلق، لا اشكال فيها أيضاً، وهي واردة في القرآن والأدعية. وأنت إذا تقرأ (كتاب التوحيد) تجد موضوعاً تعرّض لهذا الأمر وأين يكون التوحيد. والموضوع تماماً ينقض عقيدتهم برجوع الصفات السلبية للكمالية، تجد مثلاً: التوحيد في التسبيح، وأيضاً تجد: بيان كيف أنّ معرفتنا بصفاته إنما هي معرفة عجزنا عن معرفة صفاته، وأن غاية ما يمكن لنا معرفته هو صفات رسوله الأول ورسله من بعده.

به عنوان مثال مسأله‌ی صفات سلبی که به مفهوم نفی نقص از ساحت خدا است، فاقد اشکال و چنین چیزی روایت شده همان طور که در دعای جوشن کبیر و قرآن نیز آمده است. صفات کمالیه نیز که به معنای توصیف خدا به کمال مطلق است، فاقد اشکال و در قرآن و ادعیه نیز وارد شده است. اگر شما «کتاب توحید» را بخوانی موضوعی در این خصوص می‌یابی و این که توحید در چه جایگاهی قرار دارد؛ این موضوع به طور کامل ناقض عقیده‌ی آنها در رجوع صفات سلبیه به کمالیه است. مثلاً با عنوان توحید در تسبیح روبه‌رو می‌شوی و همچنین تبیین کیفیت این موضوع که معرفت ما به صفات خدا، همان معرفت به ناتوانی ما از شناخت صفات او است و نهایت آنچه ما می‌توانیم از او بشناسیم، معرفت صفات اولین فرستاده‌ی خدا و

فرستادگان پس از او می‌باشد.

هذه الأمور مبينة في (كتاب التوحيد)، هي تماماً نقض لعقيدتهم بالصفات.

این موضوعات در «کتاب توحید» تشریح و تبیین شده که به طور کامل ناقض عقیده‌ی ایشان در مورد صفات است.

هذا إضافة إلى أن اسم (الله) نفسه هو صفة، وإنما هو الكمال المطلق الذي يتأله له الخلق، وإنما تجلى به وظهر به للخلق لحاجتهم وفقدهم.

علاوه بر این، اسم «الله» خودش یک صفت است و به معنای کمال مطلق می‌باشد که خلق به عبادت او می‌پردازند و او فقط به وسیله‌ی آن برای رفع نیاز و فقر خلق بر آنها ظاهر و متجلی می‌شود.

ثم هل أنك تصف موجوداً بأنه قادر عند عدم وجود مقدر؟ أصلاً هل يوجد موضوع للوصف؟ موضوع الوصف غير موجود عند عدم وجود المقدر، هل تفهم قصدي؟

به علاوه آیا در صورت عدم وجود «مقدور» (قدرت داده شده)، شما می‌توانی موجودی را به عنوان «قادر» وصف کنی؟ در این صورت، آیا اصلاً هیچ موضوعیتی برای این وصف وجود دارد؟ در صورت عدم وجود «مقدور» موضوع «وصف» موجودیتی ندارد. آیا منظورم را درک می‌کنی؟

طيب، هم طبعاً يقولون بهذا الأمر، أو على الأقل بعضهم يقول بهذا، الآن هل يوصف موجود بأنه إله عند عدم وجود من يآله إليه؟ هل يوصف موجود بأنه رب عند عدم وجود مربوب؟

بسیار خب! البته ایشان -یا لاقلاً برخی از آنها- قائل به چنین گفتاری هستند. حال

آیا می‌توان از وجود «اله» دم زد در حالی که کسی نباشد که او را عبادت کند؟ آیا در صورت عدم وجود «کسی که پرورش یافته» (مربوب)، می‌توان موجودی را «پرورش دهنده» (رب) توصیف کرد؟

**الآن، هو سبحانه تجلّى بالكمال المطلق (الله) ليأله له
المألوهون، لولا وجود المألوهين لما ظهر لهم بالألوهية،
الألوهية متعلقة بالمألوه، الربوبية متعلقة بالمربوب، أرجو
ان يكون هذا واضحاً.**

اکنون خدای سبحان با کمال مطلق (الله) تجلی یافته است تا پرستندگان ۲ رو به سوی او آورند. اگر پرستنده‌ای وجود نمی‌داشت، خدا نیز برای آنها به اولوهیت ظهور نمی‌یافت چرا که الوهیت متعلق به پرستنده (مألوه) است؛ (همان طور که) ربوبیت متعلق به «پرورش یافته» (مربوب) است. امیدوارم مطلب واضح باشد.

**انظر، كل موجود يظن الكمال هو ما يعرفه هو، نمل
الصفة يظن أن لله زنامتين لأنها غاية الكمال عنده، والإنسان
يظن أن غاية الكمال هو القدرة الكاملة، العلم الكامل، وهكذا.
والسبب أنه يملك بعض القدرة وبعض العلم، فهو يظن أن
"عالم"، "قادر" التي يتصورها هي غاية ما يمكن أن يصف
به الله !**

بنگر، هر موجودی گمان می‌کند «کمال» همان چیزی است که خودش آن را درک کرده و شناخته است. مورچه‌ی ساکن بر سنگ خارا تصور می‌کند که «الله» دو گوش‌واره دارد زیرا از دید او، نهایت کمال همین است. انسان، غایت کمال را قدرت کامل، علم کامل و مانند آن می‌بیند به این دلیل که او به مقداری از قدرت و علم دست یافته و لذا می‌پندارد «عالم» و «توانا»یی که در مخیله‌ی او می‌گنجد، نهایت چیزی است که می‌تواند خدا را به آن توصیف کند!

**المطلوب منه أن يتحرك باتجاه المعرفة إلى أن يعرف أنه
عاجز عن المعرفة، وأن الكمال الذي واجهه به سبحانه إنما**

۱ - من يأله اليه.

۲ - المألوهون.

أراد منه سبحانه أن يوصله إلى هذه الحقيقة التي هي المعرفة الحقيقية، إنما واجهنا بالكمال المطلق ليوصلنا لحقيقة أننا عاجزون عن المعرفة، وبالتالي نعرف أنفسنا ونعرف الحقيقة التي أوجدتنا، نعرفها عندما نعرف عجزنا التام عن معرفتها، معرفة عجزنا هي معرفة الحقيقة. "من عرف نفسه عرف ربه".

لازم است انسان به سمت معرفت و شناخت حرکت کند تا بداند که از دستیابی به معرفت ناتوان است، و کمالی که خدای سبحان را به آن متصف می‌بیند، صرفاً چیزی است که خداوند از این طریق خواسته او را به واقعیت یعنی همان معرفت حقیقی برساند. او با کمال مطلق با ما روبه‌رو می‌شود تا ما را به این حقیقت برساند که ما از درک معرفت (به کنه او) عاجزیم؛ تا از این رهگذر خود و حقیقتی که ما را پدید آورده است را بشناسیم. ما هنگامی نسبت به او معرفت می‌یابیم که به عجز کامل خود در شناخت او پی ببریم. درک این عجز، همان شناخت حقیقت است. «کسی که خود را بشناسد پروردگارش را شناخته است».

عموماً، هذه حقائق لا تُعرف بالكلام بل عندما يكون الإنسان فيها.]

به طور کلی این حقایق به وسیله‌ی کلام، درک و شناخته نمی‌شود بلکه هنگامی که خود انسان در آنها غور کند و در آن واقع گردد، قابل درک است».

* * *

أقسام التوحيد:

اقسام توحيد

وعن تقسيمات التوحيد، سألته قائلاً:

درباره‌ی تقسیمات توحید از ایشان پرسیدم و گفتم:

**علماء العقائد يقسمون التوحيد إلى أقسام مثل:
التوحيد في الذات والتوحيد في الصفات وفي العبادة،
وبعضهم يوصل الأقسام إلى سبعة، فبالإضافة إلى الثلاثة
أضاف (التوحيد في الأفعال والتشريع والاستعانة والحب).**

علمای عقاید توحید را به بخش‌هایی چند تقسیم می‌کنند؛ از قبیل توحید ذاتی، توحید صفاتی و توحید در عبادت. برخی نیز این بخش‌بندی را به هفت دسته رسانده‌اند و به سه تایی قبلی اضافه کرده‌اند: توحید افعالی، توحید در حاکمیت و تشریع (یا قانون‌گذاری)، توحید در استعانت و توحید در حب.

**وفي الاتجاه الآخر نلاحظ أن الوهابيين يجعلون
للتوحيد قسمين وهما: التوحيد في الألوهية والتوحيد في
العبادة. فهل لهذه التقسيمات صحة؟**

از سوی دیگر می‌بینیم که وهابی‌ها توحید را به دو دسته‌ی توحید ربوبی و توحید عبادی تقسیم می‌کنند. آیا این دسته‌بندی‌ها صحیح است؟

فأجاب (عليه السلام):

ایشان (عليه السلام) در پاسخ فرمود:

**[بالنسبة للتقسيم عموماً يعتمد على الأساس الذي
يُعتمد للتقسيم، وقد تتحقق فائدة من التقسيم وقد يكون
بعض الأحيان عبثياً غير مجدٍ، فمثلاً: تقسيم التوحيد إلى
توحيد الذات وتوحيد الصفات، بمعنى أنه واحد أحد أي أنه
واحد لا شريك له وأن ذاته أحادية وصفاته عين ذاته، لا إشكال
فيه وهو صحيح وفيه فائدة، فعلى الإنسان أن يعتقد بأن الله**

**واحد لا شريك له، وأيضاً بأنَّ اللهَ أحدٌ، صفاته عين ذاته. وكذا
لو قيل: يجب توحيدَه في العبادة بمعنى أنَّ العبادة التي
هي الطاعة بالأصل لله وحده، وتكون طاعة غيره كطاعة
أنبيائه ورسله فرعاً عن طاعته سبحانه وتعالى.**

«معمولاً تقسیم‌بندی‌ها بستگی به مبنایی دارد که اساس کار تقسیم بر آن بنا شده است. این تقسیم‌بندی‌ها گاهی اوقات مفید و گاهی اوقات بیهوده و فاقد کارایی می‌باشند. به عنوان مثال، تقسیم توحید به توحید ذاتی و توحید صفاتی به این معنا که او خدای واحد احد است یعنی او واحدی است که شریکی ندارد و ذات او یکتا و صفات او عین ذات او است، بی‌اشکال و مطلب درست و سودمندی می‌باشد. انسان باید به خدای یگانه‌ی بی‌شریک معتقد باشد و این که خدا یکتا و صفات او عین ذاتش است. همچنین اگر گفته شود: باید توحید در عبادت رعایت شود به این معنا که عبادت که همان طاعت و فرمانبرداری است، در اصل از آن خدای یگانه است و فرمان‌پذیری از غیر او مانند اطاعت از پیامبران و فرستادگان الهی، فرعی از طاعت خداوند سبحان محسوب می‌شود.

**وبقية ما ذكرت وفقك الله لا يعدو القول إن كل شيء قائم
به سبحانه، وكل حركة وسكنة في الخارج إنما عائدة له
سبحانه وتعالى باعتبار أنها إن لم تكن منه مباشرة وكانت
من عبد من عباده فهي بحوله وقوته سبحانه التي حولها
لذلك العبد [.**

دیگر مطالبی که بیان کردی - خداوند شما را توفیق دهد - نهایتش این سخن است که همه چیز قائم به خدای سبحان است و هر حرکت و سکونی در خارج، به او -سبحان و تعالی- بازمی‌گردد، زیرا اگر چه حرکت و سکون به طور مستقیم از خدا صادر نگشته و از بنده‌ای از بندگان او است ولی این کار با حول و قوه‌ی الهی که خدا آن را به آن بنده اعطا نموده صورت پذیرفته است».

* * *

الذات والكنه والحقيقة:

ذات، كنه و حقيقت

ورد في (كتاب التوحيد) التعبير عن الذات المقدسة أنها قبلة وحجاب وباب للكنه والحقيقة، وأنه سبحانه تجلى بها لحاجة الخلق ولولاهم لما كان هناك شيء اسمه (ذات)، ولكن هل يصح لنا أن نقول: (إن الذات عين الكنه والحقيقة) أو (ظهور لها)، أو (هي هي وليست هي)، أو (هي شيء آخر غير الكنه والحقيقة) باعتبار أن القبلة شيء وما ترشد إليه القبلة شيء آخر.

در «كتاب توحيد» از ذات مقدس (الهی) به قبله، حجاب، دروازه‌ی کنه و حقیقت تعبیر شده است و این که خدای سبحان به دلیل نیاز خلق، به وسیله‌ی آن تجلی یافت و اگر خلق نبود دیگر چیزی به اسم «ذات» وجود نمی‌داشت؛ ولی آیا این درست است که ما بگوییم، «ذات، عین کنه و حقیقت است» یا «ذات ظهور آن است» یا «آن همان است ولی همان نیست» یا «ذات چیز دیگری است غیر از کنه و حقیقت» به این اعتبار که قبله یک چیز است و چیزی که قبله به آن اشاره می‌کند، چیزی دیگر؟

ورغم قلة الفهم، كنت قد سألت عن هذا.

من با وجود فهم و درک اندکم، در این مورد از ایشان سؤال کردم.

فأجاب (عليه السلام) قائلاً:

وی (عليه السلام) در پاسخ فرمود:

[الذات هي الكنه والحقيقة، والفرق بالنسبة لنا نحن وليس فرقاً حقيقياً، وهو فرق معرفي].

«ذات همان کنه و حقیقت است ولی تفاوت (بین آنها) ناشی از خود ما است و تفاوتی حقیقی به شمار نمی‌رود. در واقع این تفاوت، معرفتی است.»

* * *

اسم (الله) صفة لماذا ؟

اسم «الله» صفت است، چرا؟

واضح أنّ اسم (الله) صفة، ومعلوم أنّ كلّ صفة بحاجة إلى موصوف، والسؤال: هل الموصوف هو (الكنه والحقيقة)، والحال أنه غيب مطلق وسرّ مكنون؟

واضح است که نام «الله» صفت است و همچنین روشن است که هر صفتی به موصوف نیاز دارد. حال این سؤال پیش می‌آید که: آیا موصوف، همان «کنه و حقیقت» است و حال آن که او غیب مطلق و سر مکنون می‌باشد؟

وعن هذا السؤال أجاب (عليه السلام):

ایشان (علیه السلام) در پاسخ به این سؤال فرمود:

[نعم، صفة بالنسبة لنا نحن لنعرف من خلالها، فهو واجهنا بالذات (بالله) ل حاجتنا نحن أن نتأله إليه لسدّ نقصنا فنعرف].

«آری، برای ما صفت است تا ما از این طریق او را بشناسیم. او با ذات (با الله) با ما روبه‌رو شده و این به خاطر حاجت خود ما است که با پرستش او، نقص خویش را برطرف سازیم و در نهایت به معرفت برسیم.»

* * *

ما حقيقة الترابط الشرعي بين الأصول الخمسة !!

واقعاً بين اصول پنج گانه چه رابطه‌ی شرعی برقرار
است؟!

يعتقد علماء الشيعة العقائديين المتأخرين أن أصول
الدين خمسة، معترفين أن لا دليل شرعياً (آية أو رواية)
عليها، ودليلهم على خماسيتها هو العقل.

برخی از علمای متأخر شیعه که مشرب اعتقادی دارند معتقدند اصول دین پنج تا
است. اینها خود معترفند به این که دلیل شرعی (آیه یا روایت) بر این مطلب وجود
ندارد؛ دلیل آنها بر این اصول پنج گانه (صرفاً) عقل است.

ولكن بعض المتفلسفين أراد - زوراً - تصوير الارتباط
الشرعي بين الأصول الخمسة، فنقل أحد أدعية أهل البيت
(عليهم السلام) "اللهم عرفني نفسك ..."، وتبرع له بشرح من
جيبه مبيناً أن الترابط بين الأصول الخمسة شرعي بدلالة
الدعاء على حدّ زعمه !!

یکی از مدعیان فلسفه که می‌خواست به ناروا بین این اصول پنج گانه رابطه‌ای
شرعی برقرار نماید، یکی از دعا‌های اهل بیت (علیهم السلام) را نقل کرد^۳ و از خودش
شرحی بر این دعا درآورد و به خیال خود مدعی شد که با استناد به این دعا، بین این
اصول پنج گانه رابطه‌ی شرعی وجود دارد!!

وعلى أي حال، هو أيضاً خصص جانباً كبيراً من بحثه
للطعن بأدلة الدعوة اليمانية الحقّة، فعزمت على كتابة رد
على تخرّصاته.

به علاوه، این شخص بخش اعظمی از بحث خودش را برای طعنه زدن و
عیب‌جویی از ادله‌ی دعوت حق یمانی اختصاص داده بود؛ لذا مصمم شدم که بر
افتراهایی که زده پاسخی بنویسم.

فسألت السيد أحمد الحسن (عليه السلام) عن ذلك، فقال:

در این خصوص از سید احمد الحسن (علیه السلام) سؤال کردم. ایشان فرمود:

**[وفقك الله، إذا كنت تريد أن تناقش مسألة الأصول
الخمسة، فهذا موضوع كبير وواسع، ولا أعتقد أن مناقشة
الأصول الخمسة التي ابتدعوا القول بأنها بهذه الصورة
هي أصول الدين ينفعك كثيراً، فلو أنك تركز على مناقشة ما
قاله في رد أدلة الدعوة.**

«خداوند به شما توفیق دهد! اگر می‌خواهی درباره‌ی اصول پنج‌گانه بحث و
گفت و گو کنی، بدان که این مقوله، موضوعی است بزرگ و وسیع و گمان نمی‌کنم
مناقشه در باب اصول پنج‌گانه - که از روی بدعت گفته می‌شود این اصول به همین
صورت، اصول دین است - نفع زیادی به شما برساند. اگر بر مناقشه بر چیزی که در
رد ادله‌ی دعوت گفته متمرکز شوی، بهتر است.

**يعني أنظر الأصول الخمسة ما هي، ولماذا وضعها
العلامة؟ ماذا قال فيها العلامة؟ مختصر كلامه أنها أصول
تثبت عقلياً، الجامع بينها أنها أصول عقلية، ولهذا فهو
جعلها أصول الدين؛ لأن الدليل عليها هو العقل، فما معنى
أن يأتي هذا ويجعل التلازم بينها أو العلاقة بينها ... الخ
نقلية؟ الكلام في أصول عقلية، فموضع النقل هنا ثانوي**

في كل حال، بمعني أنك حتى لو جئت بالنقل فلا قيمة له هنا؛ لأنّ الكلام في أمور عقلية ونقاشها عقلي.

یعنی، بین اصول پنج‌گانه چیست و چرا علامه آنها را به وجود آورده است؟ علامه در این باب چه گفته؟ خلاصه‌ی کلام وی این است که این اصول با عقل ثابت می‌شود و در مجموع آنها اصول عقلی هستند و لذا آنها را اصول دین نام نهاده زیرا دلیل بر آنها عقل است. چه معنایی دارد که او بیاید و بین آنها رابطه و ملازمت نقلی و برقرار سازد؟ گفت و گو در باب اصول عقلی است و در هر صورت در اینجا موضع نقل، جایگاه ثانوی دارد؛ به این معنی که شما در اینجا حتی اگر «نقل» را هم بیاوری، ارزشی ندارد زیرا در اینجا مخلص کلام در امور عقلی و بحث آنها هم عقلانی است.

مسألة أصول الدين والعقائد إن شاء الله سينشر كتاب بصدها، ونبين فيه الحق من الباطل بحول الله وقوته [.

به خواست خدا در باب اصول دین و اعتقادات، کتابی منتشر خواهد شد و به حول و قوه‌ی الهی در آن، حق را از باطل متمایز خواهیم ساخت».

* * *

الغرض من إرسال الرسل؟

هدف از ارسال پیامبران؟

يطرح بعض من يعتلون أعواد المنابر أمورا بعيدة كل البعد عن الحقيقة ودين الله، وبكل أسف فإن الناس تأخذ منهم العقائد أخذ المسلمات.

برخی از کسانی که از منبرها بالا می‌روند، اموری را مطرح می‌کنند که بسیار بسیار از واقعیت و از دین الهی به دور است؛ و با کمال تاسف، مردم نیز عقاید خود را بی

چون و چرا از آنها اخذ می کنند.

تحدث أحدهم يوماً عن علة إرسال الرسل، قائلاً:

(الغرض من بعثة النبي أو نصب الوصي وصول النظام، وهذا الغرض لا يمكن أن يتحقق ما لم يؤمن به المجتمع).

روزی یکی از آنها درباره‌ی علت ارسال فرستادگان اظهار نظر می کرد و می گفت: «هدف از بعثت پیامبر یا نصب وصی، رسیدن به نظام و تشکیلات است و تا زمانی که مردم جامعه به این فرد ایمان نیاورند، این هدف محقق نمی شود».

طبعاً، هو يريد بقوله هذا الطعن بأحقية دعوة يمانى آل محمد (عليهم السلام)، بحجة أن أكثر الناس لم يؤمنوا بدعوته ولم يتحقق وصول النظام، وبالتالي لم يتحقق الغرض من بعثته !!

طبیعتاً غرض وی از این سخن، زیر سؤال بردن حقانیت دعوت یمانی آل محمد (علیهم السلام) بود، با این استدلال که چون اغلب مردم به دعوت وی ایمان نیاورده اند و رسیدن به نظام محقق نشده، لذا هدف از بعثت او جامعه‌ی واقعیت به تن نکرده است!!

ولا أدري لو أن هذا المنكوس كان في زمن نوح (عليه السلام) الذي ظل يدعو قومه ٩٥٠ عاماً ليلاً ونهاراً، ولم يزد هم دعاؤه لهم إلا فراراً وعناداً، كما ينص القرآن، ومع هذا كانت حصيلة جهوده بضعة أنفار قلائل آمنوا به وركبوا معه السفينة ونجوا من الطوفان، والسؤال: ماذا سيكون موقف مدعي العلم هذا من نوح (عليه السلام) الذي لم يستطع إيصال النظام وبالتالي لم يتحقق الغرض من إرساله وفق تصور هذا المتفلسف؟!

من نمی دانم اگر این فرد بیمار در زمان حضرت نوح (علیه السلام) بود که ۹۵۰ سال شب و روز قومش را دعوت کرد و مطابق با نص قرآن، دعوت او جز به فرار و عناد

آنها نیفزود^۴ چه سخنی بر زبان می‌راند؟ و حال آن که نتیجه‌ی تلاش‌های حضرت نوح (علیه السلام)، چند نفر اندک شماری بودند که به او ایمان آوردند و همراهش سوار کشتی شدند و از طوفان نجات یافتند. سؤال این است: نظر این مدعی علم در قبال حضرت نوح (علیه السلام) که نتوانست به نظام و سازماندهی جامعه دست یابد و بالطبع غرض از ارسالش -طبق تصور این مدعی فلسفه- محقق نگشت، چه خواهد بود؟!

وعلى أي حال، عن مثل هذه الأقوال سألت السيد أحمد الحسن (عليه السلام)، فأجاب:

به هر تقدیر، از احمد الحسن (علیه السلام) درباره‌ی چنین گفته‌هایی سؤال کردم. ایشان (علیه السلام) در پاسخ فرمود:

[هو قال بنقض الغرض من الإرسال بكذا الخ وكلامه كله متناقض، والسؤال: ما هو الغرض الصحيح من إرسال الرسل؟ هل هو حدده بصورة صحيحة؟]

«او از نقض هدف ارسال به دلایل سخن می‌گوید در حالی که کلامش به طور کامل متناقض است. سؤال این است: هدف صحیح از فرستادن پیامبران چه بوده است؟ آیا او این هدف را به طور درست، تعیین و مشخص کرده است؟»

يعني ممكن نقول: الغرض هو إقامة الحجّة فقط.

یعنی ما می‌توانیم بگوییم: هدف، فقط اقامه‌ی حجت است.

وممكن نقول: تبليغ الخلق.

و می‌توانیم بگوییم: هدف، رساندن (پیام الهی) به خلق است.

وممكن نقول: الغرض هو هداية الناس إلى الحق.

و می‌توانیم بگوییم: هدف عبارت است از هدایت مردم به حق.

۴ (فَلَمْ يَرُدَّهُمْ دُعَانِي إِلَّا فَرَارًا ۖ قَالَ رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا -گفت ای پروردگارم، من قوم خود را شب و روز دعوت کردم* و دعوت من جز به فرارشان نیفزود. (مترجم) نوح: 5 و 6.)

وممكن نقول: الغرض هو دخول الناس إلى الجنة.

و می توانیم بگوییم: هدف وارد کردن مردم به بهشت است.

وممكن نقول: الغرض هو معرفة الله.

و می توانیم بگوییم: هدف، شناخت خدا است.

وممكن وممكن

و می توانیم بگوییم و بگوییم و بگوییم

فأيها هو الغرض؟ ولماذا ؟

کدام یک هدف است؟ و چرا؟

**هو جاء إلى مسألة هم متخبطون فيها أيّ تخبط وقفز
عليها، فهل هو وعلماءه يعرفون الغرض الصحيح من إرسال
الرسل ؟**

او به سراغ مسئله‌ای آمده که خودشان در آن دست و پا می‌زنند و راه به جایی
نمی‌برند. آیا او و علمایش می‌دانند هدف صحیح از ارسال فرستادگان چه بوده است؟

**وليست المسألة أن يقول هذا هو الغرض فقط، بل لابد أن
يرجّح لنا أن الغرض هذا وليس هذا، فإنّ أيّ قول سيقوله
سنشكل عليه بقرآن وبحكمة وعقل.**

موضوع این نیست که فقط بگوید هدف، فلان چیز است بلکه باید ما را مجاب کند
به این که هدف، فلان چیز است و فلان چیز نیست. هر سخنی که وی به میان آورد،
ما با قرآن و حکمت و عقل بر او اشکال خواهیم کرد.

هم أصلاً يقولون بقول باطل، هم يقولون بأن النبوة أو الرسالة واجبة لأنها لطف، واللفظ واجب عليه سبحانه وتركه قبيح، إلى آخر أقوالهم.

اصولاً اینها سخن باطلی بر زبان می‌رانند، چرا که می‌گویند نبوت یا رسالت، از آنجا که لطف است واجب می‌باشد؛ لطف بر خداوند سبحان واجب و ضروری است و ترک آن قبیح و... دیگر حرف‌هایی که می‌زنند.

ولسنا في موضع نقاش عقائدهم وفقك الله، لأن الأمر سيطول.

خداوند شما را توفیق دهد! ما در اینجا درصدد بحث و بررسی عقاید آنها نیستیم چرا که قضیه به درازا می‌کشد.

هم أصلاً نظرياتهم العقلية مردودة وغير صحيحة، وعقائدهم مبنية على نظريات عقلية مردودة وغير صحيحة، فالله يقول وهم يقولون، الله يقول: ﴿رُسُلًا مَّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ (النساء: ١٦٥)، الله يقول هنا: علة الإرسال قطع العذر وإن كان عذراً كاذباً من كذاب، وهم يقولون: العلة هي اللطف، وهو واجب عليه والإرسال واجب في كل حال ... الخ.

اساساً نظريات عقلی آنها مردود و نادرست است و عقاید آنها که بر این نظريات عقلی بنا شده‌اند، مردود و غير صحيح می‌باشد. خداوند یک چیز می‌گوید و اینها چیزی دیگر. خدا می‌فرماید: «(پیامبرانی مرثه دهنده و بیم دهنده تا از آن پس

مردم را بر خدا حجتی نباشد، و خدا پیروزمند و حکیم است)» (نساء: ١٦٥). خداوند در اینجا می‌فرماید: هدف از ارسال پیامبران، اتمام حجت و قطع عذر است حتی اگر این عذر، به دروغ و از جانب فرد دروغ‌گو باشد؛ حال آن که اینها می‌گویند: علت ارسال پیامبران لطف می‌باشد و این لطف بر خداوند واجب و نیز ارسال در همه حال بر او واجب است و نظایر آن.

طیب، الذین لم یرسل لهم الله، هل خالف الواجب في عدم الإرسال لهم؟

بسیار خب، آیا در خصوص کسانی که خدا برای آنها فرستاده‌ای نفرستاده، می‌توان گفت که خدا با عدم ارسال، در انجام وظیفه‌ی خود کوتاهی کرده است؟

هناك هنود حمر عاشوا مئات أو آلاف السنين في أمريكا ولم يرسل لهم وكانوا يعبدون أخشاباً وأحجاراً وأصناماً وطيوراً، هناك في غابات أفريقيا أقوام آلاف السنين لم يبعث لهم وهم وثنيون، هل خالف اللطف الواجب؟

سرخ‌پوست‌ها، صدها یا هزاران سال در آمریکا زندگی کرده‌اند و فرستاده‌ای به سراغ آنها نیامده است. آنها چوب و سنگ و بت و پرنده می‌پرستیدند. در جنگل‌های آفریقا نیز قبایل بت پرستی وجود دارد که هزاران سال پیامبری برای آنها مبعوث نشده است. آیا این خلاف لطف واجب نیست!؟

وهكذا، تجد كلامهم مبعثراً ويقولون إنه عقلي وعلمي، والمصيبة أنه يخالف القرآن].

به این ترتیب می‌بینی که سخنان آنها پراکنده‌گویی است ولی خودشان آن را عقلی و علمی می‌دانند. مصیبت اینجا است که حرف‌هایشان با قرآن ناسازگار است.»

* * *

هل للمخلوق وجود قبل عالم الذر؟

آیا برای مخلوق، وجودی قبل از عالم ذر، موجود بوده است؟

كنت أحياناً أتساءل في نفسي:

گاهی اوقات از خودم می پرسیدم:

هل عالم الذر أول عوالم النزول وأول عوالم الامتحان،
وبمعنى آخر: هل للمخلوق وجود قبل عالم الذر في قوس
النزول؟

آیا عالم ذر، اولین عالم نزول و نخستین عالم از عوالم امتحان بوده است؟ به عبارت دیگر: آیا قبل از عالم ذر در قوس نزول، برای مخلوق، وجودی موجود بوده است؟

وبالرغم من أنني أعدت صيغة السؤال مرتين، ولكن لا زال
الاضطراب يلف السؤال، بل يلفني معه، فأجابني **(عليه السلام)**
متفضلاً:

اگر چه من دو بار شکل سؤال را آماده کردم ولی باز هم آشفتگی و پریشانی، سؤال و حتی مرا زیر سایه‌ی خود گرفته است. ایشان **(عليه السلام)** بزرگوارانه در پاسخ من فرمود:

[لكل المخلوقات وجودٌ مقامي منذ خلق العقل والجهل،
وترتبت المقامات بينهما، كل مخلوق بحسب حاله. ثم خلق
الله آدم **(عليه السلام)** وذريته في عالم الذر، وكل واحد منهم أخذ
مقاماً بحسب حاله، أي بحسب سرعة إجابته، بحسب
إلتفاته إلى نفسه وغفلته عن ربه، أو بحسب إلتفاته إلى
ربه. نعم، سؤالك فيه اضطراب، ولكن هذه إجابة عن حال
الخلق قبل الذر ومروراً بالذرّ].

«از زمانی که عقل و جهل آفریده شدند و بین آنها مراتب درجه‌بندی شد، تمام مخلوقات دارای موجودیت مقامی بودند؛ هر مخلوقی به تناسب حال خودش. سپس خداوند آدم **(عليه السلام)** و ذریه‌ی او را در عالم ذر آفرید. هر یک از آنها طبق حالش یعنی بر اساس سرعت پاسخگویی‌اش، بر اساس التفات او به خودش و غفلت از

پروردگارش یا بر اساس توجه و التفات او به پروردگارش، مقامی را به دست آورد. آری در سؤال شما ابهام و آشفتگی هست ولی این پاسخ مربوط به وضعیت خلق قبل از ذر تا وارد شدن به عالم ذر می‌باشد.»

* * *

کتاب متشابه و احکمت آیاته!

کتاب متشابهی که آیاتش محکم شده است!

قلت متسائلاً:

پرسشگرانه گفتم:

هناك آية في كتاب الله تقول إن الكتاب كله متشابه، وآية أخرى تقول كله أحکمت آیاته، وآية ثالثة تقول فيه محکم ومتشابه، فما هو القول الفصل في بيانها؟

آیه‌ای در کتاب خدا هست که می‌گوید همه‌ی قرآن متشابه است. آیه‌ی دیگری هم هست که می‌گوید همه‌ی آیات آن محکم است. آیه‌ی سوم هم می‌گوید، در قرآن هم محکم وجود دارد هم متشابه. فصل الخطاب در این باب چیست؟

فأجاب (عليه السلام):

ایشان (عليه السلام) فرمود:

[أين هي الآيات؟ أم أنك تسأل كيف أنه (محکم) و(متشابه) و(محکم ومتشابه) في نفس الوقت؟]

«این آیات کجا هستند؟ آیا سؤال شما این است که چه طور می‌شود قرآن، هم «محکم» و هم «متشابه» و هم در عین حال «محکم و متشابه» باشد؟»

**الكتاب محکم عند الإمام، ومتشابه عند الناس، ومتشابه
ومحکم عند شيعة الإمام؛ لأنهم يعرفون ويقبلون ما أحكمه
الإمام.**

کتاب، برای امام، محکم و برای مردم متشابه و برای شیعه‌ی امام، متشابه و محکم است زیرا آنها آنچه را که امام حکم کند می‌شناسند و می‌پذیرند.

**هناك تفصيل عن الكتاب، وكيف يكون محكماً ومتشابهاً،
ولماذا يكون محكماً ومتشابهاً تجده في (كتاب المتشابهات)
(5) اقرأه، وإذا فهمته لا أظن أنك تحتاج أن تسأل كثيراً عن
هذا الأمر، ولكنني قبل فترة سمعت لأحد إخوتكم تكلم في
شرح هذا الأمر، فشرح بعض الأمور بصورة خاطئة، أي أنه
لم يكن ربما قد فهم الكلام في (المتشابهات) عن المحكم
والمتشابهة.]**

مطالب مفصلی درباره‌ی قرآن و این که چگونه و چرا (آیات آن) محکم و متشابه است را می‌توانی در «کتاب متشابهات» بیابی؛ آن را بخوان! اگر آن را درک کنی گمان نکنم به پرسیدن سؤالات بسیار در این خصوص نیاز داشته باشی. لکن چندی پیش که یکی از برادران تان درباره‌ی شرح این مطلب سخن می‌گفت، شنیدم که برخی مطالب را به گونه‌ای نادرست شرح می‌داد یعنی وی احتمالاً در «متشابهات»، مطالب مربوط به محکم و متشابه را به خوبی درک نکرده بود.»

وما تحسن الإشارة له عدة أمور:

در این میان اشاره به نکاتی چند مناسب است:

أولاً: إنَّ للسؤال آداب لم أراعها في سؤالي، وللفادة أقول الآن:

اول: این که پرسش کردن آدابی دارد که من در سؤالم آن را مراعات نکرده بودم. در اینجا برای روشن تر شدن، مطلبی را بیان می‌دارم:

إنَّ الآيات هي:
این آیات عبارتند از:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي﴾ (7).

«خدا بهترین سخن را نازل کرده است، کتابی متشابه و شبیه یکدیگر است»^۸.

﴿الرَّ كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾ (9).

«الف، لام، را. کتابی است با آیاتی استوار و روشن از جانب حکیمی آگاه»^{۱۰}.

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ (11).

«اوست که این کتاب را بر تو نازل کرد بعضی از آیه‌ها

7. الزمر: 23.

۸ - زمر: 23.

9. هود: 1.

۱۰ - هود: 1.

11. آل عمران: 7.

محکاماتند. این آیه‌ها ام‌الکتابند و بعضی آیه‌ها متشابهاًتند»^{۱۲}.

**وبالرغم من عدم إحسانی طرح السؤال، إلا أنني ظفرت
بمرادي ورفع جهلي بحسن إجابته وتعليمه، فله درّه من أب
رحيم.**

اگر چه من در طرح سؤال بی‌ذوقی کردم ولی به لطف حسن اجابت و یاددهی ایشان، به خواسته‌ام رسیدم و جهلی که داشتم برطرف شد. چه نیکو پدر مهربانی است ایشان!

**وثانياً: كان ينبغي لي أن أحسن قراءة ما بينه في كتاب
المتشابهات قبل طرح السؤال، وفي هذا درس للسائرين إلى
الله بأن يتجنبوا طرح أسئلة مجاب عنها من قبله، ولا أقل
نخف عن أماننا بعض الجهد الملقى على عاتقه.**

دوم: شایسته بود که من قبل از طرح سؤال، آنچه را که ایشان در کتاب متشابهاًت مطرح نموده بود، به خوبی مطالعه می‌کردم. در این قضیه درسی است برای پویندگان راه خدا که از طرح سؤالاتی که قبلاً به آنها جواب داده شده پرهیزند، تا حداقل بتوانیم اندکی از رنج و زحمتی که بر دوش امام مان هست را بکاهیم.

**وثالثاً: إن علينا أن نحسن فهم مراد السيد أحمد الحسن
في كتبه وبياناته، لئلا نقوم بشرح بعض الأمور بصورة
خاطئة كما حصل من قبل الأخ الأنصاري المشار إليه في
كلامه (عليه السلام).**

سوم: ما باید مراد سید احمد الحسن (علیه السلام) را که در کتاب‌ها و سخنان ایشان آمده است به نیکی دریابیم تا مبدا برخی موارد را به صورت اشتباه تشریح کنیم؛ همان طور که این قضیه برای یکی از برادران انصار که ایشان در سخنش به وی اشاره فرمودند، رخ داده است.

حاکمیت الله و الانتخبات في الدستور الإلهي:

حاکمیت خدا و انتخابات در منشور (فرمان) الهی

أوصل السيد أحمد الحسن (عليه السلام) ذات مرة عبر بعض المؤمنين توجيهاً إلى بعض الأنصار في أحد الأماكن، مفاده: إن من يريد التصدي لإدارة العمل فعليه أن يرشح نفسه، والترشيح ممكن أن يكون من الشخص نفسه أو عبر ترشيح إخوته له.

سید احمد الحسن (عليه السلام) یک بار به وسیله برخی از مؤمنین، مطلبی را به گروهی از انصار که در جایی حضور داشتند گوشزد کردند که مفاد آن این بود: کسی که می‌خواهد اداره‌ی عملی را بر عهده بگیرد، باید خود را نامزد کند. این نامزدی می‌تواند از طرف خود شخص صورت بگیرد و یا برادرانش او را نامزد کنند.

أسرع البعض معلناً رفضه أن يكون مثل هذا التوجيه صادراً منه (عليه السلام) مشبهاً هذا الصنيع بصنيع أبي بكر في سقيفة بني ساعدة، وكان للبعض الآخر رأي آخر.

برخی به سرعت این مطلب را که چنین سخنی از سوی ایشان (عليه السلام) صادر شده منکر شدند و آن را به کار ابوبکر در سقیفه‌ی بنی ساعده تشبیه نمودند. دسته‌ای نیز نظر دیگری داشتند.

وهذا نص جوابه (عليه السلام) في الموضوع بعد سماعه به:

پس از این که این موضوع به سمع ایشان (عليه السلام) رسید، جوابی دادند که متن

آن چنین است:

[بَارِكِ اللَّهُ لَكُمْ وَتَقَبَّلْ اللَّهُ أَعْمَالَكُمْ، بِالنِّسْبَةِ لِلانْتِخَابَاتِ
أَعْتَقِدُ وَاضِحٌ مِنْ كَلَامِنَا وَمِنَ الْقُرْآنِ أَنَّهَا بَاطِلٌ بِاعْتِبَارِهَا
تَكْفِي لَتَشْخِيسِ الْحَاكِمِ الْعَامِ أَوْ مِنْ يَدِيرُ أُمُورَ النَّاسِ، أَمَّا
عِنْدَمَا يُطَلَبُ الْحَاكِمُ الْمُنْصَّبُ مِنَ اللَّهِ رَأْيَ النَّاسِ فَيَمُنُّ
يُحْكِمُهُمْ أَوْ يَشْرَعُ لَهُمْ قَوَانِينَ حَرَكَتَهُمُ الْعَامَّةَ، فَهَذَا أَمْرٌ
شَرْعِيٌّ وَمَذْكَورٌ فِي الْقُرْآنِ:

«خداوند به شما برکت دهد و اعمالتان را قبول فرماید! در خصوص موضوع انتخابات، من بر این عقیده‌ام که از سخنان ما و قرآن به وضوح روشن می‌شود که انتخابات به عنوان روشی برای تشخیص حاکم عام یا کسی که امور مردم را مدیریت کند، باطل است؛ ولی هنگامی که حاکم منصوب از سوی خدا، رای و نظر مردم را در خصوص کسی که بر آنها حکم کند یا قوانین عمومی را تشریح نماید خواستار شود، این یک امر شرعی است و در قرآن هم به آن اشاره شده است:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ
لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي
الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ (آل
عمران: ۱۵۹).

«(به سبب رحمت خداست که تو با آنها این چنین نرم‌خوی و
مهربان هستی اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از گرد تو پراکنده
می‌شدند، پس بر آنها ببخشای و برایشان آمرزش بخواه و در کارها
با ایشان مشورت کن و چون قصد کاری کنی بر خدای توکل کن که
خدا توکل‌کنندگان را دوست دارد)» (آل عمران: ۱۵۹).

أَيُّ أَنْ لِّخَلِيفَةِ اللَّهِ أَنْ يَشَاوِرَ النَّاسَ فِيمَا يَرَاهُ هُوَ مَنَاسِبًا،
وَمِنْ ثَمَّ لَهُ الرَّأْيُ النَّهَائِي، فَلَهُ أَنْ يَقْبَلَ مَشُورَتَهُمْ أَوْ يَرُدَّهَا.

یعنی جانشین الهی می‌تواند در آنچه مناسب می‌بیند، با مردم مشورت کند ولی رای و نظر نهایی از آن او است و او می‌تواند مشورت مردم را بپذیرد یا رد کند.

نظام حاکمیت الله لیس كالنظام الدكتاتوي وليس كالنظام الديمقراطي، هو نظام خاص، وله تفاصيله وفقم الله.

نظام حکومت الهی نه مانند نظام دیکتاتوری است و نه همچون نظام دموکراسی، بلکه نوعی تشکیلات خاص است که دارای جزئیات مربوط به خود می‌باشد. خداوند توفیق‌تان دهد!

نحن عندما نشخص الانتخابات والشورى على أنها باطلة، فواضح قصدنا: أنها محرمة باعتبارها وسيلة كافية لوحدها وباستقلالية لتشخيص الحاكم أو من يدير أمور الناس، هذا أمر واضح.

وقتی که ما ابراز می‌داریم که انتخابات و شوری باطل است، منظورمان روشن است: اینها اگر به عنوان یک ابزار کافی و مستقل برای تشخیص حاکم یا کسی که امور مردم را اداره می‌کند در نظر گرفته شود، حرام‌اند؛ این موضوع روشنی است.

أما الدولة أو الدول التي يديرها خليفة الله، فهي تحكم ضمن الدستور الإلهي المذكور في القرآن والتوراة وكتب وسيرة الأنبياء (عليهم السلام).

دولت یا دولتهایی که جانشین خدا آنها را مدیریت می‌کند، تحت حاکمیت قانون الهی که در قرآن، تورات و کتاب‌ها و سیره‌ی انبیاء (علیهم السلام) آمده است، اداره می‌شود.

وأنتم أعتقد لیس لكم معرفة تامة بهذا الدستور، فالمفروض أن تتعرفوا على هذا.

به نظرم شما شناخت کاملی نسبت به این قانون ندارید. باید با آن آشنا شوید و آن را بدانید.

والمفروض أن تتعرفوا على هذا الدستور القرآني وبعدها تقولون هل هو صحيح أم لا، وهل هو شرعي أم لا؟

باید ابتدا این قانون قرآنی را بشناسید و سپس بگویید آیا درست است یا نه و آیا شرعی است یا غیرشرعی!

**عموماً، هناك قاعدة عامة: إن المعصوم له أن يعين دون
مشورة الناس، وله أن يستشير الناس فيمن يعينه، وله أن
يأخذ بمشورتهم، وله أن يردها، أو يقبل بعضها دون بعض،
وله أن يشرع القوانين العامة ضمن حدود الشريعة، وله أن
يستشير الناس بالتشريع القانوني الواقع في حدود
الشريعة، وله أن يقبل مشورتهم، وله أن يردها، وله أن يقبل
بعضها.**

به طور کلی قاعده‌ی عمومی چنین است: معصوم این حق را دارد که بدون مشورت مردم (فردی را برای انجام مسئولیتی) بگمارد و این حق را هم دارد که در تعیین چنین فردی با مردم مشورت کند و این حق را دارد که مشورت آنها را بپذیرد یا آن را رد کند و یا برخی از مشورتهایشان را پذیرفته و برخی دیگر را وانهد. معصوم این حق را دارد که در چهارچوب شریعت، قوانین عمومی را تشریح نماید؛ این حق را دارد که با مردم در خصوص تشریح قانونی که در چهارچوب شریعت قرار دارد به مشورت بنشیند و این حق را دارد که مشورت آنها را پذیرا باشد و یا مشورته‌شان را نپذیرد و یا قسمتی از آن را بپذیرد.

**وضمن الدستور الإلهي هناك مجالس استشارية ينتخب
بعضها الشعب عموماً، وبعضها يُعَيِّنون تبعاً لوجاهتهم
مثلاً: أساتذة الجامعات أو شيوخ العشائر ... الخ.**

در قانون الهی، مجالس مشورتی دیده شده که اعضای برخی از آنها توسط عامه‌ی مردم انتخاب می‌شوند و عده‌ای از آنها بر اساس نظر اعیان و بزرگان‌شان مثل اساتید دانشگاه‌ها، شیوخ عشایر و غیره برگزیده می‌شوند.

الدستور الإلهي وفقكم الله كبير وواسع، وأعتقد أنكم لا تعرفون الكثير ربما فيما يخص هذا الأمر، فترثوا قبل أن تعترضوا في هذا الأمر أو تقدموا رأياً غير صحيح.

خداوند شما را توفیق دهد! قانون الهی موضوع گسترده و عمیقی است و من گمان می‌کنم شما چیز زیادی از آن نمی‌دانید؛ پس قبل از این که به سراغ این موضوع بروید و یا نظر نادرستی ابراز دارید، اندکی تأمل کنید.

من يعتقد أن أحمد الحسن لابد أن يحكم دولة إذا نصرنا الله فهو مخطئ، خليفة الله يمكن أن يشرف على الحكم ويكتفي فقط بما يجب أن يكون تحت يده مثل قرار الحرب والسلم، أما أنه يدير كل جزئية فهذا أمر له، وهو يعمل بأمر الله، فإن أمره الله أن يباشر الأمر بنفسه بكل تفاصيله باشرة، وإن أمره الله أن يعين من يدير أمور الناس فعل كذلك.

کسی که گمان می‌کند در صورتی که خداوند به ما نصرت بدهد، احمد الحسن حتماً باید بر جامعه‌ای حکومت کند، در اشتباه است. خلیفه‌ی الهی می‌تواند بر دولت و حکومت اشراف داشته باشد و فقط به آنچه باید تحت اراده‌اش باشد مانند تصمیمات جنگ و صلح، اکتفا کند و اما این که آیا وی بر همه‌ی جزئیات، مدیریت و نظارت داشته باشد، چیزی است که در اختیار خود وی است. او به آنچه خدا به آن فرمان داده عمل می‌کند؛ چه خداوند دخالت مستقیم در امور با تمام تفصیلات را به وی امر کند، و چه خداوند به او دستور دهد که کسی را برای مدیریت امور مردم بگمارد، وی همان را انجام می‌دهد.

أسأل الله أن يوفقكم ويسدد خطاكم].

از خدا مسئلت می‌نمایم که شما را توفیق دهد و گام‌های‌تان را استوار سازد».

* * *

کفی بالکتاب حجیماً وخصیماً!

قرآن برای حجت آوردن و دشمنی کردن کافی است!

يحاول بعض الوهابيين تبرير مقولة صاحبهم (حسبنا كتاب الله)، التي أطلقها بوجه سيد الخلق (صلى الله عليه وآله وسلم) عند إرادة كتابة الكتاب العاصم لأُمَّته من الضلال وطلبه الصحيفة والدواة، بمقايسته بقول أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) في خطبة له: (.. وكفى بالله منتقماً ونصيراً، وكفى بالكتاب حجياً وخصيماً..).

هنگامی که سرور خلق (صلى الله عليه وآله وسلم) قصد داشت نوشته‌ای بنویسد که امتش را از گمراهی در امان نگه دارد، ورق و قلمی خواست. برخی وهابی‌ها به قصد توجیه گفتار رفیق‌شان در این هنگام مبنی بر این که «کتاب خدا برای ما کافی است» (حسبنا کتاب الله)، سخن مزبور را با کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (عليه السلام) در یکی از خطبه‌های آن حضرت مقایسه می‌کنند که فرمود: «... و خدا برای انتقام گرفتن از ستمگران کفایت می‌کند، و قرآن برای حجت آوردن و دشمنی کردن، کافی است...».

وفي بيان الفارق بين القولين، وردّ احتجاج هؤلاء الجهلة، يقول (عليه السلام):

احمد الحسن (عليه السلام) در بیان تفاوت بین این دو گفتار و نیز در پاسخ به احتجاج این جاهلان فرمود:

[عمر قال قوله في مقابل سنة الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)، أي أنه قال (حسبنا كتاب الله) في مقام ردّ سنة الرسول وقول الرسول محمد (صلى الله عليه وآله وسلم). أما قول الإمام علي (عليه السلام) فهو ليس هكذا، بل هو من باب مدح القرآن وتعظيم شأنه مقابل غيره، وليس لردّ غيره كما فعل عمر].

«عمر در مقابل سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) این گفتار را بر زبان آورد یعنی وی در مقام رد سنت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلّم) و فرموده‌ی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) گفت «حسبنا کتاب الله»، ولی سخن امام علی (علیه السلام) این گونه نیست بلکه این کلام از باب مدح قرآن و بزرگ‌شماری شأن آن در مقابل غیرش بود و نه برای مردود شمردن غیر آن، آن گونه که عمر انجام داد».

* * *

الطعن علی کتاب الله من قبل المسيحيين !

عیب‌جویی مسیحیان از کتاب خدا!

يطعن المسيحيون بكتاب الله القرآن الكريم كثيراً، وعن هذا كان (عليه السلام) يقول:

افراد مسیحی به قرآن کریم طعنه‌های زیادی می‌زنند. ایشان (علیه السلام) در این خصوص فرمود:

[المسيحيون لا ينظرون إلى حكمة القرآن والقانون العادل فيه وأنه أمر بالخير والمعروف، وهو أكيدا يدل على أن القرآن من الله وليس من الشيطان، بينما يجادلون في أن القرآن يخالف اللغة وإشكالات لا تنتهي وتبين أن صاحبها لا يطلب الوصول إلى شيء، الذي من الشيطان يدل عليه سفه قوله، قال أمير المؤمنين (عليه السلام): "اعرف الرسول بالرسالة"، الرسالة تدل على المرسل ومن أين هو. الكلام الحكيم والنظام الدقيق والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر

من الله، والكلام السفیه والعبت والأمر بالمنكر والنهي عن المعروف من الشيطان].

«مسیحیان به حکمت قرآن و قانون عادلانه‌ی موجود در آن، و این که قرآن به خیر و معروف امر کرده است نگاه نمی‌کنند؛ اینها قطعاً دلالت بر این دارد که قرآن از جانب خدا است نه از سوی شیطان. این در حالی است که جدال اینها بر سر این مطلب است که قرآن از لحاظ قواعد لغوی ایراد دارد! اشکال تراشی‌ها پایانی ندارد و بیان می‌دارد که مطرح‌کننده‌ی آنها دنبال رسیدن به هدف مشخصی نیست؛ کسی که شیطان راهنمایش باشد، گفتارش بی‌ارزش می‌شود.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «رسول را با رسالتش بشناسید»، رسالت بر مرسَل (فرستاده شده) دلالت دارد و این که او از کجا آمده است. کلام حکمت‌آمیز، نظام دقیق، امر به معروف و نهی از منکر از سوی خدا است و کلام سفیهانه، بیهودگی، امر به منکر و نهی از معروف از جانب شیطان می‌باشد.»

* * *

التشريع بالقرآن ومشكلة التأويل !

تشریح به وسیله‌ی قرآن و معضلی به نام تأویل!

قد يقال: إن التشريع بالقرآن الآن بالنسبة للمسلمين فيه
مشكل التأويل وتعدد الوجوه، وأيضاً قد يؤثر اختلاف
الزمن على اختلاف الأحكام، فكيف الحل؟

بعضاً گفته می‌شود: در حال حاضر، تشریح به وسیله‌ی قرآن برای مسلمانان با مشکل تأویل و تعدد وجوه روبه‌رو است. علاوه بر این، اختلاف در زمان هم عاملی برای اختلاف در احکام است. راه حل چیست؟

وبكل وضوح أنّ مثل هذا السائل أغفل العدل الآخر للقرآن
بالمرة، والذي لا يفارقه مطلقاً بنص حديث الثقلين المعروف
لدى جميع المسلمين.

كاملاً واضح است که چنین سؤال کننده‌ای، به طور کامل از معادل دیگر قرآن
غافل شده است؛ همان عدلی (معادلی) که به نص حدیث ثقلین که بین تمام
مسلمانان معروف است، از قرآن جدا نمی‌گردد.

ولذا كان (عليه السلام) يقول في إجابة السؤال:

لذا ایشان (عليه السلام) در پاسخ به این سؤال فرمود:

**[التشريع يكون بالقرآن وسنة المعصوم الحالي أيضاً،
المعصوم مشرّع في كل زمان، وليس ضرورياً أنّ المعصوم
الحالي يستنسخ الأحكام السابقة لهذا الزمان؛ لأنه مشرّع
ويمكن أن ينسخ الأحكام السابقة له].**

«تشریح و قانون‌گذاری به وسیله قرآن و نیز به وسیله سنت معصوم فعلی
صورت می‌گیرد. معصوم در هر زمانی قانون‌گذار است. ضرورتی ندارد که معصوم فعلی
احکام سابق را برای این زمان نسخ کند زیرا وی قانون‌گذار است و ممکن است و
می‌تواند احکام گذشته‌ی خود را منسوخ سازد (ولی ضرورتی بر این کار نیست)».

* * *

**هل ينسجم القانون الوضعي مع فطرة
الإنسان؟**

آیا قوانین وضعی با فطرت انسان سازگار است؟

يروق لبعض النافرين من الدين، ويبدو لي أن السبب
أحياناً يكمن في رجاله، أن يصل بهم الحال إلى تقديس
القانون الوضعي وادعاء صلاحيته المطلقة لقيادة المجتمع
الانساني في شتى جوانبه، بخلاف القانون الديني.

حال و روز برخی افراد گریزان از دین حیرت آور است. من این گونه به نظرم
رسیده که گاهی اوقات این وضعیت از رجال دینی نشات می‌گیرد؛ یعنی وضعیت آنها
به جایی می‌رسد که قوانین وضعی را مقدس می‌شمارند و مدعی می‌شوند که این
قوانین، صلاحیت کامل برای راهبری جوامع انسانی در حوزه‌های مختلف را
برخوردارند؛ بر خلاف قوانین دینی!

مثل هؤلاء كان (عليه السلام) يقول:

احمد الحسن (عليه السلام) در مورد چنین افرادی می‌فرماید:

**[ضمن القانون الوضعي: هل حقوق المجتمع محفوظة،
أم لا؟ وكيف وازن القانون الوضعي بينها وبين حقوق
الفرد؟ وهل حقوق الله محفوظة؟ وهل حقوق البيئة
محفوظة؟ وهل حقوق الحيوان محفوظة؟ وهل حقوق
النبات محفوظة؟ وغيرها.**

«آیا در قوانین وضعی، حقوق جامعه محفوظ است یا خیر؟ چگونه بین قوانین
وضعی و حقوق فرد توازن ایجاد شده است؟ آیا (در این بین) حقوق خدا لحاظ شده
است؟ آیا حقوق محیط زیست لحاظ شده است؟ حقوق حیوانات و گیاهان چه طور؟ و
نظایر آن

**ثم كيف تمت الموازنة بين هذه الحقوق في القانون
الوضعي، وهل يقولون إنها موازنة مثالية وعادلة، وكيف
حكموا، وما هو ميزانهم للحكم؟**

وانگهی در قوانین وضعی، نحوه‌ی ایجاد تعادل بین حقوق به چه صورت است؟ و
آیا آنها این نوع تعادل را ایده‌آل و عادلانه می‌دانند؟ چگونه حکم می‌رانند و مبنای آنها
در حکم کردن چیست؟

الآن القانون الوضعي يرتكب أكبر جريمة في التاريخ
بحق كل الإنسانية، وهي النتيجة التي وصلت لها الأرض
من الاحتباس الحراري الذي يهدد بإبادة الجنس البشري
ككل !].

در حال حاضر قوانین وضعی بزرگ‌ترین جنایت تاریخ در حق کل افراد بشر را
مرتکب شده و این همان پیامدی است که زمین به آن رسیده ؛ یعنی اثر گلخانه‌ای که
تهدیدی برای نابودی نوع بشر محسوب می‌شود!».

* * *

هل تنكر نظرية الانفجار الكوني الخالق ؟

آیا تئوری انفجار کیهانی (انفجار بزرگ) وجود خالق را
رد می‌کند؟

قال (عليه السلام) معلقاً على نظرية الانفجار الكوني وكونه
سبباً لنشوء الخلق:

ایشان (علیه السلام) در خصوص نظریه‌ی انفجار کیهانی و این که این انفجار باعث
پیدایش خلق شده است، فرمود:

[الانفجار العظيم، نظرية تثبت أن العالم الجسماني محدث، ونتج عن تكثف طاقة، وبالتالي فهي دلالة على وجود الخالق الأزلي].

«انفجار بزرگ، نظریه‌ای است که ثابت می‌کند عالم جسمانی محدث بوده (به وجود آمده) و از تراکم انرژی پدیدار شده است؛ لذا بر وجود خالق ازلی دلالت دارد».

وَأَدْعُو الْجَمِيعَ إِلَى تَرْقُبِ صُدُورِ كِتَابِهِ الْمَوْسُومِ بِـ "وَهُمِ الْإِلْحَادِ"، الَّذِي قَالَ **(عليه السلام)** عَنْهُ - بَعْدَ أَنْ طَرَحَ عِدَّةَ أَسْئَلَةٍ تَتَعَلَّقُ بِالْخَالِقِ وَالْكَوْنِ وَطَلَبَ مِنْ عُلَمَاءِ الدِّينِ الْإِجَابَةَ عَنْهَا :-

همگان را دعوت می‌کنم که منتظر انتشار کتاب احمد الحسن **(عليه السلام)** به نام «وهم الحاد» باشند. ایشان در این کتاب پرسش‌هایی در رابطه با خالق و هستی مطرح نموده و از علمای دینی پاسخ‌گویی به آنها را خواستار شده است. احمد الحسن **(عليه السلام)** درباره‌ی این کتاب می‌فرماید:

[... وفيما يخصني فهذه الأسئلة وأكثر منها بكثير أجبته في كتاب "وهم الإلحاد"، وإن شاء الله سأقوم بنشره قريبا، والذي يحوي أيضا على ما يمكن أن يسمي مناظرة علمية مع بروفيسور ريتشارد دوكنز الذي يعتبر من أكبر علماء الأحياء التطويرية المعاصرين، وبروفيسور ستيفن هوكنج وهو من أكبر علماء الفيزياء النظرية والرياضيات التطبيقية ومتخصص في علم الكون وله نظرية مثبتة في اشعاع الثقوب السوداء].

«... من به سهم خودم این سوالات و بسیار بیشتر از آن را در کتاب «وهم الحاد» پاسخ گفته‌ام و ان شاء الله به زودی آن را منتشر می‌کنم. این کتاب همچنین حاوی یک به اصطلاح مناظره‌ی علمی است با پروفیسور ریچارد داوکینز که یکی از بزرگترین دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی در عصر حاضر و همچنین با پروفیسور استیون هاوکینگ، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان فیزیک نظری و ریاضیات کاربردی و متخصص در حوزه‌ی کیهان‌شناسی و صاحب نظریه‌ی ثابت شده‌ی پرتوزایی سیاه‌چاله‌ها، به شمار می‌رود».

* * *

هل الأقانيم متمایزة؟

أيا اقانیم از هم متمایزند؟

يعتقد المسيحيون بالأقانيم الثلاثة، وهو أمر معروف عنهم.

مسیحی‌ها به اقانیم سه‌گانه معتقدند و این مفهوم برای آنها معروف و مشهور است.

وعن تمايز الأقانيم من عدمه، قال السيد أحمد الحسن (عليه السلام):

سید احمد الحسن (عليه السلام) درباره‌ی تمایز یا عدم تمایز اقانیم از هم می‌فرماید:

[هم يقولون: الأقانيم متمایزة، لهذا أرسل أحدها الآخر، الأب أرسل الابن، والآب أرسل روح القدس، والابن أرسل روح القدس. هم قالوا بالتمايز لكون أحد الأقانيم أرسل الآخر، وهذا يُبين لك علة القول بالتمايز عندهم].

«آنها می‌گویند این اقانیم از هم جدا هستند لذا هر یک، دیگری را ارسال کرده است؛ پدر، پسر را فرستاده، پدر روح القدس را فرستاده و پسر، روح القدس را. آنها قائل به تمایز هستند به این دلیل که یکی از اقانیم، آن دیگری را گسیل داشته است. همین موضوع، دلیل اعتقاد آنها به تمایز اقانیم را برای شما روشن می‌سازد.»

وعن ربط الاعتقاد بتمایز الأقانيم وبين التجسد، الذي يعتقدون به أيضاً، قال (عليه السلام):

در مورد رابطه‌ی اعتقاد به تمایز اقانیم و تجسد که آن هم مورد اعتقاد مسیحیان است، ایشان (عليه السلام) فرمود:

[الكلام في الأقانيم لا علاقة له بالتجسد، فالتجسد عندهم موضوع آخر. التمايز بين الأقانيم عندهم قائم قبل التجسد، وأثناء التجسد، وبعد انتهاء التجسد].

«سخن درباره‌ی اقانیم، ارتباطی با تجسد ندارد. از نظر آنها، تجسد موضوع دیگری است. از نظر مسیحیان تمايز اقانیم، قبل از تجسد، در اثنای تجسد و پس از پایان گرفتن تجسد برقرار بوده است.»

* * *

إنجيل برنابا:

انجيل برنابا

عن إنجيل برنابا الذي يحتجّ بعض المسلمين بنصوصه، سمعته (عليه السلام) يقول:

برخی مسلمین با استناد به متون انجیل برنابا احتجاج می‌کنند. ایشان (علیه السلام) درباره‌ی این انجیل فرمود:

[وفقكم الله، إنجيل برنابا المتداول هو إنجيل مكذوب مائة بالمائة، ولا يمكن أن يحتج به مسلم على المسيحيين؛ لأنه باختصار لا يوجد له أيّ طريق أو سند تاريخي معتبر، فأين هي نسخة هذا الإنجيل القديمة التي طبع على أساسها، وما هو تاريخها، وأين وجدت، وهل تم تحليلها، ومن حللها، وماذا قال عنها؟ من يريد أن يحتجّ بهذا الكتاب عليه أن

يجيب هذه الأسئلة، وبعد أن يجيبها سيجد نفسه مفلساً من الدليل على أن هذا الكتاب يمثل شيئاً يمكن الاحتجاج به على المسيحيين].

«خداوند شما را توفيق دهد! انجيل برنابای متداول، صد در صد انجیلی جعلی است و فرد مسلمان نمی‌تواند با آن بر مسیحیان احتجاج کند زیرا به اختصار برای این انجيل هیچ طریق یا سند تاریخی معتبری وجود ندارد. نسخه‌ی انجيل قدیمی که این انجيل از روی آن چاپ شده کجا است؟ تاریخ آن چه موقع است؟ کجا یافت شده و آیا مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است؟ چه کسی آن را بررسی کرده و در این خصوص چه گفته است؟ کسی که می‌خواهد به وسیله‌ی این کتاب احتجاج کند باید به این پرسش‌ها پاسخ گوید و البته بعد از آن درمی‌یابد که دستش از هر دلیل و مدرکی که بتواند به پشتوانه‌ی آن با این کتاب بر مسیحیان احتجاج کند خالی است.»

ولمن يقارن بين إنجيل برنابا وإنجيل يهوذا، قال:

ایشان **(عليه السلام)** درباره‌ی کسی که انجيل برنابا را با انجيل يهودا مقایسه می‌کند فرمود:

[ما يسمي إنجيل برنابا، مجرد لعبة يخدع بها المتأسلمون أنفسهم، وإلا فهو لا قيمة تاريخية له، ولا يمكن أن يحتج به عاقل على المسيحيين، فكيف يحتج بكتاب لا أصل له ؟

«آنچه که انجيل برنابا نامیده می‌شود، صرفاً بازیچه‌ای است که مسلمان‌نماها خودشان را با آن فریب می‌دهند، و گرنه این انجيل نه ارزش تاریخی دارد و نه هیچ فرد عاقلی می‌تواند با آن بر مسیحیان احتجاج نماید. چگونه ممکن است بتوان با کتابی که اصالتی ندارد محاجه نمود؟!»

أما إنجيل يهوذا، فهو إنجيل قديم، ووجد له أصل تاريخي ووثيقة تاريخية، وموثق بالفحص العلمي الدقيق].

اما انجيل يهودا، انجيلی کهن است و اصل و ریشه‌ی تاریخی برای آن یافت شده و با تحقیقات دقیق علمی مورد بررسی قرار گرفته است.»

* * *

الفهرس

فهرست

المحطة الثانية:

ايسـتـگـاه دوم:

في العقيدة وما يلحق بها

در باب عقايد و آنچه به آن ملحق می شود

تقسيم الصفات الإلهية:

- تقسيم صفات الهی

أقسام التوحيد:

- اقسام توحيد

الذات والكنه والحقيقة:

- ذات، كنه و حقيقت

اسم (الله) صفة لماذا ؟

- اسم «الله» صفت است، چرا؟

ما حقيقة الترابط الشرعي بين الأصول الخمسة !!

• واقعاً بين اصول پنج گانه چه رابطه‌ی شرعی برقرار است؟!

الغرض من إرسال الرسل ؟

• هدف از ارسال پیامبران؟

هل للمخلوق وجود قبل عالم الذر ؟

• آیا برای مخلوق، وجودی قبل از عالم ذر، موجود بوده است؟

كتابٌ متشابهٌ وأُحكمت آياته !

• كتاب متشابهی که آیاتش محکم شده است!

حاكمية الله والانتخابات في الدستور الإلهي:

• حاکمیت خدا و انتخابات در منشور (فرمان) الهی

كفى بالكتاب حجيجاً وخصيماً !

• قرآن برای حجت آوردن و دشمنی کردن کافی است!

الطعن على كتاب الله من قبل المسيحيين !

• عیب جویی مسیحیان از کتاب خدا!

التشريع بالقرآن ومشكلة التأويل !

• تشریح به وسیلهی قرآن و معضلی به نام تأویل!

هل ينسجم القانون الوضعي مع فطرة الإنسان؟

• آیا قوانین وضعی با فطرت انسان سازگار است؟

هل تنكر نظرية الانفجار الكوني الخالق؟

• آیا تئوری انفجار کیهانی (انفجار بزرگ) وجود خالق را رد می کند؟

هل الأقانيم متمایزة؟

• آیا اقانیم از هم متمایزند؟

إنجيل برنابا:

• انجيل برنابا

المحطة الثالثة:

ایستگاه سوم:

ما يتعلق بأدلة الدعوة المباركة

مسائل مربوط به ادلهی دعوت مبارک

النص وشهادة الله:

• نص و گواهی خدا

هل مجرد ادعاء الوصية دليل؟

• آیا صرف ادعای وصیت یک دلیل به شمار می رود؟

احتجاج الأنبياء بالوصية:

- احتجاج پیامبران به وصیت

هل مضمون الوصية معلوم سلفاً ؟

- آیا مضمون وصیت از قبل معلوم بوده است؟

الوصية والنص المباشر:

- وصیت و نص مستقیم

رواية تبرّ الله عمره:

- روایتِ خداوند عمرش را تباه گرداند

كتاب (الوصية المقدسة الكتاب العاصم من الضلال):

- کتاب «وصیت مقدس، نوشتارِ بازدارنده از گمراهی»

ليبيشر المدافعون عن وصية محمد (صلى الله عليه وآله وسلم):

- بشارتی برای کسانی که از وصیت حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) دفاع می کنند

كيف أمنت أم موسى بموسى (عليه السلام) ؟

- مادر موسی چگونه به حضرت موسی (علیه السلام) ایمان آورد؟

لماذا نهى يعقوب (عليه السلام) ابنه عن قص رؤياه ؟

- چرا حضرت یعقوب (علیه السلام) پسر خود را از بازگویی رؤیایش نهی کرد؟

هل يُخير الله لغير وليّه ؟

- آیا خدا در استخاره به کسی غیر از ولی اش اشاره می کند؟

هل عرض أحمد الحسن المعجزة على المراجع !

- آیا احمد الحسن از مراجع خواسته از او معجزه بطلبند؟!

حجیة المهديين (عليهم السلام):

- حجت بودن مهدیین (علیهم السلام)

الخروج في رواية اليماني !

- خروج در روایت یمانی!

فإذا رأيتموه فبايعوه !

- هنگامی که او را دیدید با او بیعت کنید!

الإرسال من ايليا:

- ارسال از جانب ايليا

المحطة الرابعة:

ایستگاه چهارم:

ما يتعلق بالمخالفين للدعوة الحقة وعقائدهم

مسائل مربوط به مخالفین دعوت حق و عقاید آنها

عقائد مبتدعة لشيعة المراجع !!

- عقاید بدعت آمیز شیعیان مرجع گرا

أدعياء علم أعماهم الحسد !!

- حسد، مدعیان علم را کور ساخته است!

يزعم بعضهم أنه لا يعرف علم المنطق !

- برخی گمان می کنند که وی علم منطق نمی داند!

أسئلة طرحها عليهم للنقاش ولا من مجيب كالعادة !!

- سؤالاتی که ایشان برای بحث و مناقشه مطرح کرده است ولی طبق معمول کسی پاسخ گو نیست!

قتل أسلافهم أبي الحسين (عليه السلام) فهل انتهى الأمر ؟

- نیاکانشان پدرم امام حسین (علیه السلام) را کشتند، آیا قضیه خاتمه یافت؟

وكان ما وعد، فهل تنفعهم عقيدة تقليد غير المعصوم شيئاً !

- شد آنچه وعده داده شده بود، آیا عقیده ی تقلید از غیر معصوم سودی به حالشان داشت؟

دليلهم على النيابة العامة !

• دليل أنها بر نيابت عامه!

يختلفون رؤى، فما هو غرضهم !!

• رؤياهاى دروغين مى سازند، با چه هدفى؟!

[محاولة بائسة:

«تلاشى نااميدانه:

هذه بعض أفعالهم مع الحق وصاحبه !

• بعضى از آنچه با حق و با صاحب آن انجام دادند

وهذا قولهم عن الوصية المقدسة !

• اين است سخن آنها درباره‌ى وصيت مقدس

المحطة الخامسة:

ايستگاه پنجم:

شيء من سيرته (عليه السلام) مع أنصاره والناس

اشاره به گوشه‌هایی از رفتار ایشان (عليه السلام) با مردم و انصارش

أنتم كفيتموني مؤنتهم !

• شما بار زحمت آنها را از دوش من برداشته‌اید

ليكن كل واحد منكم أمة !

• هر يك از شما بايد يك امت باشد

من يظن أنه قطع حباله مع الدنيا:

• كسى كه گمان مى كند ريسمان اش (دلبيستگى) به دنيا را قطع کرده است

نصيحته إلى كل من يتصدى للمناظرة من الأتصار:

• نصیحتی برای هر یک از انصار که به مناظره می پردازد

رتاؤه لأنصاره الشهداء:

• مرثیه خوانی ایشان بر انصار شهیدش

أنصاره المغیبون في السجون لا یغیبون عن باله !

• ایشان دمی از یاد انصارشان که در زندانها پنهان گشته اند، غافل نیست

دور المرأة في نصرة الحق:

• نقش زنان در یاری حق

نتیجة الفرقة قتل حجة الله !!

• کشته شدن حجت خدا، پیامد تفرقه و چنددستگی

إلى من لا یتحمّل من مؤمن ازعاج !

• خطاب به کسانی که آزاری اندک از مؤمنین را بر نمی تابند!

کیفیه التعامل مع المشکوک بهم:

• نحوه ی تعامل با افراد مشکوک

لا یوفق لمجلس الحسین (علیه السلام) کل أحد !!

• هر کسی به حضور در مجلس امام حسین (علیه السلام) توفیق نمی یابد!

أهمية الدراسة في الحوزة المهدویة:

• اهمیت مطالعه و پژوهش در حوزه ی مهدویت

تأویل رؤیا:

• تعبیر خواب

رفقاً بسیدکم !!

• با سید خود مدارا کنید!

اهتمامه بهدایة الناس ومحبتهم لهم:

• اهتمام ایشان نسبت به هدایت مردم و محبتی که ایشان به مردم دارد

سیرته مع المال:

• برخوردار ایشان با مال و اموال

ماتت وهي تبكي على الأولاد !

• آن زن در حالی که بر فرزندانش می گریست، جان داد

هل أحمد الحسن طالب دنيا!

• آیا احمد الحسن دنیاطلب است؟!

والحمد لله رب العالمين